

فصلنامه علمی پژوهشی کاوش‌نامه

سال نهم (۱۳۸۷)، ویژه‌نامه عربی، ضمیمه شماره ۱۷

شرح و تحلیل قصیده «نونیه» ابوالبقاء رندی*

فاطمه حسنلویی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی

دکتر غلام عباس رضایی هفتادری^۱

دانشیار دانشگاه تهران

چکیده

رزمندگان مخلص و دلاور اسلام در سال ۹۲ هـ، وارد اندلس بخشی از اسپانیای امروزی شده و ضمن فتح آن کاخ بلند تمدن اسلامی را در آنجا پی ریزی کردند، ولی به سبب خودخواهی و جاه طلبی برخی از فرماندهان و فرمانروایان، مسلمانان شکست خورده و پس از هشت قرن حکومت بر آن دیار، از آنجا بیرون رانده شدند. بی گمان اگر رهبران و فرماندهان به مضمون آیه شریفه (وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ) «انفال/۶۷» وفادار مانده بودند اکنون ما شاهد اروپایی مسلمان بودیم، ولی افسوس که طالبان قدرت و ثروت برای رسیدن به مطامع زودگذر دنیوی در صفوف مسلمانان تفرقه انداختند. در پی آن حادثه غمبار شهرهای اندلس یکی پس از دیگری سقوط کرد و از دست مسلمانان خارج شد. در اثر آن شماری از شاعران مسلمان از سر درد و سوز و گداز، این حادثه تأسف بار را به رشته نظم کشیده و بر سقوط مسلمانان اشک ریختند. در میان آنان «ابوالبقاء رندی» (۶۰۱-۶۴۸ هـ) مرثیه زیبایی سروده است که نگارندگان در مقاله حاضر به شرح و تحلیل آن پرداخته‌اند.

کلیدواژه‌ها: اسلام، اندلس، ابوالبقاء رندی، رثاء.

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۶/۱۱/۶

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۴/۴

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: ghRezaee@ut.ac.ir

مقدمه

در جهان اسلام، اندلس سرزمینی منحصر به فرد بود، مردمش ترکیبی از نژادهای اروپایی و شرقی و تمدنش زائیده پیوند فکری شرق و غرب بود، به نحوی که نظیر آن را در نقاط دیگر جهان اسلام کمتر می‌توان یافت.

عربها به یاری موسی بن نصیر (۹۷-۱۹هـ) و طارق بن زیاد (۱۰۲-۰۰۰هـ) در سال ۹۲ هـ وارد اندلس شدند و شهرهای آن را یکی پس از دیگری فتح کرده و بر آن دیار حکومت راندند و چون آنجا سرزمینی زیبا و حاصلخیز بود، عربها از همه بلاد اسلامی بدانجا مسافرت کردند و در شهرهای مختلف آن سکنی گزیدند (اکبر بهروز، ۱۳۷۷، ص ۲۴۲) و در طول زندگی آنان — هشت قرن — حکومت‌های مختلفی روی کار آمدند:

۱- حکومت والیان (۱۳۸-۹۵ هـ)

در این دوره حدود هیجده نفر روی کار آمدند که به علت رقابت برای به دست آوردن حکومت، فتنه و اضطراب در کشور ایجاد شد و تعصب‌های قبیله‌ای عرب در اندلس شعله‌ور گردید و در نتیجه مسلمانان را از هدف ولای خود؛ که همانا نشر اسلام بود، تا حدی بازداشت. (احمد هیکل، ۱۹۷۹، ص ۲۸)

۲- حکومت امویان (۴۲۲-۱۳۸ هـ)

موسس این دولت «عبدالرحمن بن معاویه بن هشام بن عبدالملک ۱۷۲-۱۱۳ هـ» بود که توانست با اراده‌ای قوی، حکومت امویان را در اسپانیا تشکیل دهد؛ حکومتی که به اسپانیا عصری شکوهمند از ثروت و فرهنگ بخشید. وی توانست با پیروزی بر دشمنان، سرکوب متمردان، برقراری امنیت در کشور، بنای شهرها و ایجاد سپاه عظیم جنگی، امپراطوری بزرگی برپا دارد که در حدود دو قرن و نیم دوام آورد. (اکبر بهروز، ۱۳۷۷، ص ۴۱۲)

۳- حکومت ملوک الطوائف (۸۹۷-۴۲۲ هـ)

از سال ۴۲۲ هـ به بعد، کشور اسلامی اسپانیا به صورت «ملوک الطوائف» اداره می‌شد، به طوری که آشوبها و انقلابهای سیاسی پایتخت، به کارگزاران و فرمانروایان

استانها اجازه داده بود تا استقلال خود را اعلام نمایند. (آیتی، ۱۳۴۰، ص ۱۱۱) علاوه بر اوضاع وخیم کشور، برخی از امرای آن نیز به آزار مسیحیان پرداختند و با رفتارهای خشن، بذر نابودی دولت اسلامی را در اندلس کاشتند. (شوقی ضیف، بی تا ص ۳۵) چنانکه می‌توان این عصر را عصر فساد سیاسی نامید.

۴- حکومت مُرابطان (مُلَّثَمَان) (۵۴۱-۴۴۸ هـ)^۱

به سبب تقسیم شدن سرزمین اندلس، «الفونس ششم» بر «طَلِیْطَلَه» چیره شد، از این رو امرای اندلس، از مرابطان کمک خواستند که در پی آن، «یوسف بن تاشفین (۱۱۰۶-۱۰۱۹ م)» با شکست دادن مکرر «الفونس»، جای پای خود را در اندلس محکم نمود و سپس به علت اختلاف میان امرای اندلس، به عنوان یک فاتح به فتح شهرهای اسپانیا پرداخت و به این ترتیب حکومت تاشفین بر اندلس سایه افکند. ولی به علت تعصب شدید یوسف و جانشینان وی، آزاداندیشی در این دوره ناممکن گردید، فرهنگ و علوم کنار گذاشته شد و مملکت دچار قحطی و راهزنی و بی‌نظمی گردید و دولت رو به فروپاشی نهاد. (همان، ص ۴۲)

۵- حکومت موحدان (۶۶۸-۵۲۵ هـ)

«ابن تومرت»؛ مصلح دینی مغرب، پس از دیدار از مشرق زمین، انقلابی بر ضد مرابطان به راه انداخت و بعد از جنگ، آنها را شکست داد و جانشینان او توانستند حکومت بیشتر نواحی اندلس را در دست گیرند، اما در این موقع مسیحیان، «مَرِیَّه» را تصرف نموده و فعالیتهای خود را وسیع‌تر از گذشته برای براندازی حکومت مسلمانان آغاز کردند تا اینکه به هنگام حکومت «یعقوب» نوّه «ابن تومرت»، معاهده‌ای مبنی بر عدم تجاوز مسیحیان و مسلمانان به یکدیگر، به مدت ده سال امضاء شد، ولی با روی کار آمدن فرزند ضعیف یعقوب و آغاز سرکوب شورشهای متعدد در کشور، مسیحیان از فرصت استفاده کردند و با او به جنگ پرداختند و او را شکست دادند. حکومت موحدان این چنین به پایان رسید و اوضاع اندلس به وخامت گرایید. (همان، ص ۴۲)

۶- حکومت بنی‌احمر (بنی‌نصیر) (۸۹۷-۶۲۹هـ)

در سال ۶۲۹ هـ «ابن‌احمر» که بر «جَبَّان» و «بَسْتَه» مستولی شده بود، «عَرْناطَه» را تصرف کرد و دولت «بنی‌احمر» را تشکیل داد. در این زمان نیز بین مسیحیان و مسلمانان، جنگ و خونریزی بود و از آنجا که میان فرزندان «ابن‌احمر» و پسر عموهایشان بر سر حکومت اختلاف بود، مسیحیان توانستند بر «جبل الطارق» چیره شوند و امارت «عَرْناطَه» را تصرف نمایند.

در سال ۸۹۷ هـ مسلمانان یکسره از نیروهای مسیحی شکست خوردند، اما میان آنان معاهده‌ای مبنی بر حفظ حقوق مسلمانان در اندلس، پابرجایی شعائر دینی و مساجد آنان امضاء شد، ولی مسیحیان همه را نادیده گرفتند، تا اینکه دستور اخراج آنان توسط مسیحیان از اسپانیا صادر گردید. (شوقی ضیف، بی تا ص ۴۴)

آری! همچنانکه اسلام در اسپانیا با سرعت عجیبی انتشار یافت، پرچم آن نیز به طرز عجیب‌تر برجیده شد. امرای اندلس چنان به قدرت خود و ضعف دشمن اطمینان داشتند که هرگز گمان نمی‌کردند مسیحیان متفرق و ضعیف، روزی مشکل اصلی برای اسلام و مسلمین باشند (حسنا بوزویته، ۲۰۰۱، ص ۶۶۹)، اما می‌توان گفت بروز این مشکل چیزی نبود جز نتیجهٔ زبانه کشیدن تعصبات قبیله‌ای در میان مسلمانان در اسپانیا، تفرقه، رقابت برای رسیدن به قدرت و سلطنت، شکست خوردن از دشمن، روی کار آمدن افراد ضعیف، عدم خوشرفتاری با مسیحیان و...

شکست مسلمانان از مسیحیان و آیندهٔ خطرناکی که اسلام را تهدید می‌کرد، مسأله‌ای کاملاً قابل پیش‌بینی بود و شواهد ادبی باقی‌مانده از آن دوران، شاهدی از پیش‌بینی‌های آنان است، چنانکه اندلس با آن همه عظمت پس از دورهٔ اموی، به امارت‌های گوناگون تقسیم شد و از آن پس مسیحیان از فرصت استفاده نموده و پایه‌های خود را مستحکم کردند و با تصرف دژ «بَرَبَشْتَر» در سال ۴۵۶ هـ و اسیر کردن زنان و کودکان، اندلس را از این حادثه بزرگ به لرزه درآوردند تا اینکه در سال ۴۸۷ «طلیطله» و شهرها و روستاهای اطراف آن به تصرف مسیحیان درآمد. از همین دوران بود که

شاعران به ایفای نقش خود پرداختند و ضمن رثای شهرهای از دست رفته اندلس، مردم را با قصایدی تحریک کننده به جنگ تشویق نمودند و آینده خطرناک اسلام را گوشزد کردند؛ آینده‌ای که امراء و پادشاهان کمتر به فکر آن بودند، ولی افسوس که فریادشان سودی نبخشید و آشفتگی همه جا را فرا گرفت، حکومت اسلامی فرو پاشید و شهرهای آن یکی پس از دیگری توسط دشمن تصرف شد. (حسناء بوزویته، ۲۰۰۱، ص ۶۷۲؛ شوقی بی‌تا، ص ۳۷۸)

شاعران، شاهد همه آن مصیبتها بودند، مصیبتهایی که آتش درونی آنان را شعله‌ور می‌ساخت، قریحه‌شان را جریحه‌دار می‌کرد، تا جایی که در قالب اشعار، به توصیف مصیبت‌ها پرداختند. قصاید زیبایی در رثای اندلس سرودند و این حادثهٔ تکان‌دهنده را در طول تاریخ بر همه اعلام کردند.

رثاء

یکی از اغراض شعری که شاعران اندلس در سرودن آن مهارت داشتند، رثاء بود که به دو نوع تقسیم می‌شد یکی رثای افراد که قصایدی در مورد فضایل درگذشتگان به رشته نظم در می‌آمد و برای آنان نوحه سرایی می‌شد، دیگری رثای دولتهای از بین رفته و تاریخ و تمدن آنها، که شاعر در مورد قدرت و عظمت آنها قصیده سرایی می‌کرد. (شوقی ضیف، بی‌تا، ص ۳۳۸)

رثای دولتها نیز از بُعد زمانی و محتوایی در دو دسته جای می‌گرفت؛ از بعد زمانی: یکی رثاهایی که به هنگام جنگ و سقوط تدریجی شهرهای اندلس سروده می‌شد، و دیگر رثاهایی بود که بعد از سقوط کامل شهرها به نظم درآورده می‌شد. از بعد محتوایی نیز برخی رثاها در مورد جزیره اندلس و برخی دیگر در مورد هر یک از شهرهای اندلس سروده می‌شد. (محمد مجید سعید، بی‌تا، ص ۳۰۹؛ فوزی سعید عیسی، ۱۹۹۱، ص ۱۸۱)

شایان ذکر است بیشتر رثاهایی که بعد از سقوط شهرهای اندلس سروده شده، در دورهٔ موحدان بود (عمر فروخ، ۱۹۸۵ ج ۵، ص ۳۷۸)، از این رو شاهد قصاید غمناکی هستیم

که در مورد اندلس و جاودانه ساختن آثار آن سروده شده که ضمن برانگیختن احساسات ملی مسلمانان برای جهاد، به شکل اشعار ملی زیبایی شکوفا می‌گردد. (محمد مجید سعید، بی‌تا، ص ۳۰۸)

این نوع رثاها متضمن نوعی آرامش است - یعنی با عجله گفته نشده است؛ زیرا اشعاری با عجله سروده می‌شد که شاعر در حین جنگ آن را به نظم در می‌آورد و به سبب تنگی وقت، فقط سعی داشت سخنش را به گوش مردم برساند - و عبرت و رنج تسلیم شدن در برابر شرایط، در بطن آنها موجود است و شاعر در سرودن آن فرصت دارد تا حوادث واقعه را با جزئیاتش بیان کند یا آن را به صورت داستان نقل نماید و تراژدی واقعی را در قصیده‌اش به نمایش بگذارد و آن را با اسلوبی غمگین و نغمه‌ای اندوهناک مجسم سازد، البته این نوع قصاید از حکمت و تأمل و نگاه به تاریخ گذشته خالی نیست. گاهی شاعر در حین شعر گفتن، در اثر تأثر شدید از وضعیت غم‌انگیز، آرامش روحی خود را از دست داده و صدایش را به اوج می‌رساند، این اتفاق تنها زمانی رخ می‌دهد که وی در بازگرداندن شهرهای از دست رفته و انتقام‌گیری از دشمنان، اندک امیدی در دل خود احساس می‌کند؛ «لَا تَيَاسُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (یوسف/۸۷) دشمنانی که کودکان و زنان مسلمان را به فجیع‌ترین وضع عذاب می‌دهند، مزارع را ویران ساخته، در زمین فساد می‌کنند، اینجاست که شاعر به خاطر امید به آینده، نقش خود را به عنوان یک تصویرگر تغییر داده و همچون پیشوا در صحنه حاضر می‌شود و مردم را به جهاد دعوت می‌نماید که این امر نیازمند فصاحت و بلاغت است تا شاعر صدای ضعیفش را اوج دهد و با شدت فریاد بزند، مردم را بیدار سازد تا عزت و کرامت از دست رفته را باز گردانند. (محمد مجید سعید، بی‌تا، ص ۳۱۷)

«ابوالقاء» یکی از بزرگترین و برجسته‌ترین شاعرانی است که اشعارش از فصاحت و بلاغت برخوردار بوده و قصیده مشهوری در رثای اندلس سروده و مردم را به جهاد تشویق نموده است؛ قصیده‌ای که از زیباترین و اندوهناک‌ترین شعرهاست. شاعر در این قصیده سرزمینهای اندلس و مصیبت‌های وارد شده بر آن را به نظم کشیده و در اثر

جاویدان خود، از زبان تمامی مردم اندلس سخن رانده و فاجعه اندوهباری را که هر مصیبتی از مصائب روزگار را تحت الشعاع قرار می‌دهد و میدان تسلی و آرامش را محدود می‌نماید، به تصویر کشیده است.

نگارندگان در این مقاله با نگاهی گذرا به زندگینامه ادبی شاعر، به تحلیل قصیده وی می‌پردازند.

زندگینامه ابوالبقاء

۱- «صالح بن یزید رُندی» مکنی به «ابوالبقاء» و «ابوالطیب»، به کنیه نخست مشهور است، در سال ۶۰۱ هـ در روستای «رُنده» زاده شد و از آنجا که پدرش اهل علم و ادب بود، ابتدا در نزد او به تحصیل علم پرداخت و سپس از حضور استادانی چون «ابوالحسن دَبَّاح»، «ابن فَخَّار شَرِیشی» و «ابن قَطْرَال» بهره‌مند شد. او گاهی به قصر «بنو احمر» و گاهی به «مَالَقَه» می‌رفت، ولی بیشترین رفت و آمد وی به «عَرْنَاطَه» بود و در آنجا به مدح امرا می‌پرداخت تا اینکه در سال ۶۴۸ هـ دار فانی را وداع گفت. (عمر فروخ، ۱۹۹۲، ج ۶، ص ۲۸۶؛ محمد رضوان، ۱۳۹۲، ص ۳۵۶)

۲- رُندی، حافظ حدیث، فقیه، ناقد، ادیب و شاعر مشهور بود و در کلام منظوم و مثنوی برجستگی ویژه‌ای داشت، بسیار زیبا مدح می‌گفت و در غزل دستی توانا داشت.

از رندی تألیفاتی به جا مانده که اهم آنها عبارتند از: کتاب «رَوْحَه الْأَنْسِ وَ نَزْهَه النَّفْسِ» که در مورد محاضره و تقریباً ادبی است «الْوَافِی فِی نَظْمِ الْقَوَافِی» در چهار جزء که در مورد بلاغت، نقد، طبقات شعراء، اغراض شعر و محاسن و فنون آن است. علاوه بر آنها، رندی، مقامات و دیوان شعری نیز از خود به یادگار گذاشته، اما شهرت ابوالبقاء در شرق و غرب بیشتر به سبب قصیده «نونیه» ای است که در سال (۶۶۵ هـ / ۱۲۶۶ م) پس از سقوط شهرهای بزرگ اندلس سروده است؛ شهرهایی که شاعر سقوط آنها را به چشم خود دیده است. (ابوالبقاء، ص ۴۵؛ عمر فروخ، ۱۹۸۵، ج ۵، ص ۳۶۸ و ج ۶، ص ۲۸۶؛ زرکلی، ۱۹۸۹، ج ۳، ص ۱۹۸؛ محمد رضوان دایه، ۲۰۰۰، ص ۳۵۶؛ حسناء بوزویته، ص ۶۷۵؛ شوقی ضیف، ص ۳۸۸ و ۱۰۲؛ فوزی سعید عیسی، ۱۹۹۱، ص ۱۸۹) شاعر قصیده ۴۲ بیتی

مذکور را در بحر بسیط تام مقطوع سروده است، قصیده‌ای بسیار زیبا که بعد از وفات شاعر، دیگران ابیات زیادی بر آن افزوده‌اند، ولی نگارندگان این مقاله، قصیده را از اصلی‌ترین نسخه (المقری، ج ۴، ص ۴۸۶) گرفته و اینک به بررسی و تحلیل آن می‌پردازند. (رک آمیل ناصیف، ۱۹۸۸م، ص ۲۰۵؛ عبدالعزیز عتیق، بی‌تا، ص ۳۲۶)

قصیده «نونیه»

هر یک از حروف ابجد، صفت صوتی معینی دارد که از مخرج خاصی خارج می‌شود. حرف «نون» نیز به عنوان یکی از حروف ابجد، دارای آهنگ ویژه‌ای است که با موسیقی عود (آلت طرب) سازگار است، ولی چه بسا این حرف، آهنگ غم و اندوهی را که از سینه دردمند یک شاعر خارج می‌شود، تعبیر می‌کند، مخصوصاً زمانی که صوت «نون» در الفاظ نزدیک به هم، یک آهنگ خاصی را به وجود می‌آورد که با انفعالات درونی وی هماهنگ باشد. (حسین الحاج حسن، ۱۹۸۷، ص ۲۳۲)

ابوالبقاء، شاعر دردمند، برای ابراز درد ناشی از شکست سخت اسلام در اندلس، قصیده‌ای سروده و بهترین و مناسب‌ترین قافیه را برای آن انتخاب کرده است علاوه بر آن حرف «نون» و تنوین را حدود ۲۰۰ بار به کار برده که این امر، هم قصیده را از موسیقی خاصی برخوردار ساخته و هم نشان دهنده اوج اندوه شاعر است، اندوهی که محور اصلی و ستون فقرات قصیده را تشکیل می‌دهد و تمام ابیات به آن پیوند می‌خورد، اندوهی کمرشکن که ناامیدی و تشاؤم را بر روحیه شاعر غالب می‌گرداند، روحیه تشاؤمی که در سرتاسر قصیده به وضوح موج می‌زند مگر در یک یا دو بیت که جرقه‌ای کم رنگ از امید شاعر مشاهده می‌شود.

آری! روحیه یأس بر همه چیز غالب گشته بود و این را می‌توان به طور کلی از الفاظ و عبارات کاملاً احساس کرد، کلماتی که همگی از لحاظ لفظ و معنی بار منفی دارد و حاکی از غم و اندوه است: (تَمَّ، نَقْصَان، لَاتُبْقَى، سَاءَتْ، لَايْدُوم، يُمَزَّقُ الدَّهْر، قَضُوا، فَمَاوَاة، الصَّعْبَ لَمْ يَسْهَلْ، لَمْ يَمْلِكْ، فَبَجَائِعِ الدَّهْرِ، أَحْزَانِ، حَوَادِثِ، دَهْيِ، لَا

عزاء، هوی، انهد، اصابتها، ارتزات، خلّت، لم تبق، تبکی، أسف، بکی، فراق، خالیة، أقفرت، کفر، ترثی، غافل، سنه، کفر، مصیبة، یستغیث، مستضعفون، أسری، قتلی، ما یهتز، التقاطع، ذلة، کفر، طغیان، کفر، عبدان، حیاری، لا دلیل لهم، ثياب الذل، بکی، بیع، لهالک الامر، استهوتک احزان، تفرق، مکروه، مکروهة، باکیه، حیران، یدوب من کمد. شاعر به آنها اکتفا نکرده، بلکه برخی واژه‌ها را با متضاد آن ذکر نموده، تا با مقایسه آنها، خوشی‌های دنیا را در برابر ناخوشی‌های آن بسیار ناچیز پندارد. در کنار هر زیبایی، زشتی و بدی نهفته است که بر آن غلبه می‌کند: «تم: نُقْصَان»؛ «سره: سَاءتَه»؛ «یُتَشْضَى: غَمْد»؛ «مسرآت: احزان»؛ «خالیة، أقفرت: عمرآن»؛ «مساجد: کنائس»؛ «غافلات، سنه: یَقْطَان»؛ «ظلام: نیران»؛ «ذلة: عزة»؛ «امس: یوم»؛ «ملوک: بدان» مهمتر از همه «اسلام: کفر».

اما از لحاظ ساختار، قصیده به پنج قسمت تقسیم می‌شود (مصطفی الشکعه، ۱۹۸۶م، ص ۵۴۹) که این امر از محتوای ابیات کاملا هویداست:

۱- نگاهی حکیمانه به تاریخ گذشته و بسیار دور که متضمن شکایت از روزگار و عبرت گرفتن از سرگذشت پیشینیان بوده و ۱۳ بیت نخستین را به خود اختصاص داده است.

۲- تأسف خوردن و ابراز ناراحتی شدید از سقوط شهرهای مهم اندلس که در ابیات ۱۴ تا ۲۰ بیان شده است.

۳- شعله ور شدن عاطفه دینی و به تصویر کشیدن آن که از بیت ۲۱ تا ۲۷ در بر می‌گیرد.

۴- مخاطب قرار دادن و سرزنش مسلمانان جهت جرقه زدن روحیه حماسی آنان که ابیات ۲۸ تا ۳۳ را در بر می‌گیرد.

۵- قطعه آخر که مهمترین قسمت قصیده و سخن اصلی شاعراست، جهت شعله ور ساختن روحیه حماسی سروده شده است. در این قطعه فشارهای آزاردهنده و غیر

اخلاقی جامعه که توسط کافران ایجاد شده، نمایان است و این مضمون، آیات ۳۴ تا ۴۲ را به خود اختصاص داده است.

به یقین، تاریخ، آموزگار ارزشمند و با تجربه‌ای است که در گستره خود، داستانهای فراوانی برای گفتن دارد، داستانهایی که برای هدایت دلها و سازندگی روانها راهگشا است، راهی که خداوند بدان منظور، در کتابش فراوان از آن داستانها سخن رانده است، مانند: داستان موسی، فرعون، بنی‌اسرائیل و چه بسا یک سوره بزرگ به طور کامل به یک داستان اختصاص داده شده است، مثل: سوره «یوسف».

خداوند برای هدایت و عبرت آموزی بندگانش می‌فرماید: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ» (آل عمران/۱۳۷)، و سعادت‌مند کسی است که از پیشینیان عبرت آموزد، اما به فرموده امیرالمؤمنین (ع) «مَا أَكْثَرَ الْعِبْرَ وَأَقْلَّ الْأَعْتَابَ» یعنی: مایه‌های عبرت زیاد و عبرت‌گیری کم است (حکمت/۲۹۷).

ابوالقاء، به عنوان یک شاعر، می‌خواهد تاریخ اندلس و وضعیت تأسف بار آن را رثاء گوید و بر آن نوحه سرایی کند، از این‌رو به آرامی برای آماده ساختن بستر و تیز کردن ذهنها، به تاریخهای بسیار دور می‌رود تا آنها را به نظم بکشد، در این مورد، شخصیت او بیشتر یک شخصیت واقع‌گرا جلوه می‌نماید که هیچگاه به بعد خیال نزدیک نمی‌شود، شاید به علت فراوان بودن مصیبتها است که شاعر را چنان احاطه کرده و ذهنش را مشغول نموده که قدرت و فرصتی برای خارج شدن از آن واقعیت ندارد.

شاعر هنگامی که به تاریخ نظر می‌کند، برای آنکه بهتر بتواند پیامش را بیان کند، از شخصیت‌های قدرتمند و مشهور تاریخی، حماسی و دینی - اعم از خوب و بد - سخن می‌گوید - این امر حاکی از احاطه وسیع علم و اطلاعات او در مورد گذشته است و به این نتیجه می‌رسد که تغییر و دگرگونی، عادت زندگی، و قانون محور اصلی آن است که از آغاز خلقت همچنان بوده و گریزی از آن نیست رخت بر بستن از این دنیا بدون استثنا برای همه اتفاق می‌افتد: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص/۸۷). شاعر به این ترتیب با نغمه غمگینی رثایش را شروع می‌کند و با نگاهی قابل تأمل که متضمن پند و

حکمت است، در تاریخ سعی دارد در جوهر اشیاء نفوذ کند. او بر جوهر اشیاء دست می یابد ولی همواره تناقض را در همه جا شاهد است و تضادها را به عینه می بیند گویا اجزاء عالم با هم به مسابقه پرداخته اند: تکامل با نقصان، ماندن با رفتن، شادی با اندوه، ولی در این مسابقه بیشتر بدی هاست که بر خوبی ها چیره می شود. او در این راستا، گذر زمان را و اینکه هر چیزی به سوی نابودی حرکت می کند متذکر شده که این امر هشدار است به مردم که خوشی های زندگی آنان را نفریبد؛ چرا که دوام حال، محال است:

۱- لِكُلِّ شَيْءٍ إِذَا مَا تَمَّ نُقْصَانُ

فَلَا يُغَرِّ بِطَيْبِ الْعَيْشِ إِنْسَانٌ^۲

۲- هِيَ الْأُمُورُ كَمَا شَاهَدَتْهَا دَوْلٌ

مَنْ سَرَّهُ زَمَنٌ سَاءَتْهُ أَرْزَمَانٌ^۳

۳- وَ هَذِهِ الدَّارُ لَا تَبْقَى عَلَى أَحَدٍ

وَلَا يَدُومُ عَلَى حَالِ لَهَا شَأْنٌ

شاعر با این سه بیت که آن را مقدمه ای برای قطعه نخست قرار داده، بدون مخاطب قرار دادن شخص خاصی، سخنش را آغاز کرده و پس از هشدار دادن به اینکه انسان نباید فریفته خوشی های دنیا باشد، در بیت بعدی، فعل «شاهدت» را به صورت ماضی بیان نموده و تذکر می دهد: ای انسانها! شما تحول امور دنیا را شاهدید، پس زبینه است که از مشاهدات خود عبرت گیرید تا به سرنوشت آنان گرفتار نشوید. در مصرع بعدی، شاعر اصل خنده و گریه را به زمانه نسبت داده و با به کاربردن «سَرَّ» در برابر «سَاءَ» و «زَمَنٌ» در برابر «أَرْزَمَانٌ» خوشی و بدی روزگار را با هم مقایسه کرده و در آن بسیار موفق بوده، خصوصا اینکه «زَمَنٌ» را در برابر «أَرْزَمَانٌ» آورده و بیان می کند که شادی کم روزگار در برابر اندوههای بسیار آن هرگز قابل مقایسه نیست و خوشی های اندک زندگی هرگز این اندازه ارزش ندارد که انسان به خاطر آن، به روزگار دل ببندد، در ضمن اینکه طباق و جناس به کار گرفته شده، آهنگ خاصی به بیت بخشیده است.

شاعر پس از این مقدمه قابل تأمل، به حوادث گذشته تاریخ توجه می کند و از اخبار پیشینیان سخن می راند و بر کسانی که روزی دارای جلال و شکوه بودند، تأسف می خورد؛ زیرا زمانه به آنان نفعی نرساند، بلکه در گستره زمان چنان به فنا گراییده اند که گویی چیزی جز رویا برایشان وجود نداشت، از اینرو ابوالبقاء از روزگار بسیار گله مند است و گله مندیش را با بهترین و مناسب ترین کلمه؛ «یَمَزُقُ» همراه با تأکید، بر همگان بیان می دارد و سپس به توصیف ملت های قدرتمند تاریخ می پردازد که در برابر روزگار وحشی، هرگز تاب مقاومت ندارند.

۴- وَ يَتَّضَى كُلُّ سَيْفٍ لِلْفَنَاءِ وَ لَوْ

إِذَا تَبَّتْ مَشْرِفِيَّاتٌ وَ خُرَصَانٌ^۵

۵- أَيْنَ الْمُلُوكِ ذَوُو التَّيْجَانِ مِنْ يَمَنِ

كَانَ ابْنُ ذِي يَزْنَ وَالْغَمْدُ غَمْدَانٌ^۶

۶- وَ أَيْنَ مَا شَادَهُ شَدَادٌ فِي إِرْمٍ

وَ أَيْنَ مِنْهُمْ أَكَالِيلٌ وَ تَيْجَانٌ^۷

۷- وَ أَيْنَ مَا حَازَهُ قَارُونَ مِنْ ذَهَبٍ

وَ أَيْنَ مَا سَاسَهُ فِي الْفُرْسِ سَاسَانٌ^۸

۸- أَتَى عَلَى الْكُلِّ أَمْرًا مَرَدًّا لَهُ

وَ أَيْنَ عَادٌ وَ شَدَادٌ وَ قَهْطَانٌ^۹

۹- وَ صَارَ مَا كَانَ مِنْ مُلْكٍ وَ مِنْ مُلْكٍ

حَتَّى قَضَوْا فَكَانَ الْقَوْمُ مَا كَانُوا^{۱۰}

۱۰- دَارَ الزَّمَانِ عَلَى «دَارًا» وَ قَاتَلَهُ

كَمَا حَكَى عَنْ خَيْالِ الطَّيْفِ وَ سَنَانٌ^{۱۱}

۱۱- كَأَنَّمَا الصَّعْبُ لَمْ يَسْهَلْ لَهُ سَبَبٌ

وَ أُمَّ كِسْرَى فَمَا آوَاهُ إِيْوَانٌ^{۱۲}

۱۲- كَأَنَّمَا الصَّعْبُ لَمْ يَسْهَلْ لَهُ سَبَبٌ

يَوْمًا وَلَا مَلَكَ الدُّنْيَا سُلَيْمَانُ^{۱۳}

چنانکه از این ابیات پیداست، رندی داستانهای گذشته تاریخ را متذکر شده، هر چیزی را به روزگار نسبت داده و گفته است: اگر شمشیرهای مرغوب و نیزه‌های تیز بر انسان سر تا پا مسلح تأثیری نگذارد، این کار در برابر روزگار درنده، آسان است که او را بدرد و قطعه قطعه سازد.

می‌توان گفت شاعر در بیت (يُمَزَّقُ الدَّهْرُ ...) به طور غیر مستقیم به سرزنش کسانی پرداخته که به سختی مواظب خودشان هستند. او بیان کرده است: بی تردید روزگار آنان را از بین خواهد برد (پس حال که چنین است به جهاد برخیزید و بدانید که اگر برای مرگ آفریده شده‌اید، پس کشته شدن در راه خدا بهتر است). شاعر در تأکید آن و جهت برانگیختن وجدان‌های خفته به جهاد و مبارزه، با اسلوب استفهامی در مورد قدرتمندان تاریخ سؤال می‌کند که آنان کجایند! آیا قدرت، ثروت، سلطنت و سیاست آنها توانست آنان را در برابر روزگار درنده نجات دهد! نه. اینجاست که با مشاهده تناقض و تضاد در همه چیز حسرت و تلخی، وجودش را فرا می‌گیرد و اندلس را نیز از آن مستثنی نمی‌داند؛ زیرا زمانه شادیش را به اشک، نعمتش را به فقر، عزتش را به خواری، آبادانیش را به ویرانی و... بدیل کرده است. آری! حادثه‌ای گریزناپذیر اتفاق افتاده و همه چیز را ویران ساخته است، گویی آن عظمتها جز خواب چیزی بیش نبوده است.

شاعر علاوه بر آنها، با استعمال «شَاد»، «شَادَاد»، «سَاس»، «سَاسَان»، «مَلِك»، «مَلِك» و غیره از صنعت جناس استفاده کرده، نوعی موسیقی خاص را در این قطعه فراهم آورده و با به کار بردن «أمر» به صورت مفرد و نکره، سنگین بودن مصیبت را ابراز داشته که هیچ چیز و هیچ کس نمی‌تواند از آن جان سالم به در برد، حتی اگر آن کس حضرت سلیمان(ع) باشد که از قدرتی تام برخوردار بود و همه موجودات زمین و زمان

تحت فرمان او بودند. در نظر شاعر، همه این مصیبت‌های سنگین با گذشت زمان کمرنگ شده و برای انسان قابل تحمل می‌گردد.

آری، ابوالقاء، با آرامش خیال، حوادث تاریخ را به نظم کشیده ولی کم‌کم حوادث تاریخی او را به یاد سرزمین اندلس می‌اندازد و شاعر شروع به رثای شهرهای اندلس و مصیبت‌های وارده بر آنها می‌نماید. در این قطعه (دوم) او باز هم روزگار را مسؤول خرابی می‌داند و او را باعث بدبختی ذکر می‌کند، از اینرو دل خوشی از او ندارد و با تعبیراتی مناسب و کوبنده همه مصیبت‌ها را به او نسبت می‌دهد:

۱۳- فَجَائِعُ الدَّهْرِ أَنْوَاعٌ مُنَوَّعَةٌ

وَلِلزَّمَانِ مَسْرَاتٌ وَأَخْزَانٌ

مصیبت‌ها بسیار گوناگونند و شادی و غم نیز در بطن زمانه گنجانده شده است. شاعر دوباره به مقایسه غم و شادی پرداخته و شادیها را هرگز قابل مقایسه با غمها نمی‌داند و این امر با ذکر واژه‌های (مَسْرَاتٌ، أَخْزَانٌ) کاملاً پیداست؛ زیرا «مَسْرَاتٌ» هر چند مانند «أَخْزَانٌ»، جمع است، ولی با «أَخْزَانٌ»، قابل مقایسه نیست و بر کثرت دلالت ندارد.

رندی پس از این مقدمه، نغمه غمگینش را ادامه داده، موضوع اصلی را مطرح نموده و مصیبت‌های اندلس و بازتاب آن را در مشرق زمین به تصویر می‌کشد؛ خاموش شدن متوالی ستاره‌های اندلس (سقوط شهرها) و به تبع آن از بین رفتن علم و دانش و گردشگاه‌های زیبا و به طور کلی خالی شدن اندلس از روح اسلام و معنویت.

به نظر می‌رسد شاعر با همان سرعتی که سقوط شهرهای دولت اندلس را پشت سرهم در قصیده بر می‌شمارد و بر آن نوحه سرایی می‌کند و با حسرت از سرنوشت آنها سؤال می‌کند می‌خواهد این موضوع را غیر مستقیم مطرح سازد که تصرف آنها توسط دشمن نیز، به همین سرعت و سادگی انجام پذیرفت، گویا آنها در سقوط کردن با هم مسابقه می‌دادند. اینجاست که شاعر دوباره دچار افسردگی و اندوه می‌شود و تا مرز یأس پیش می‌رود:

- ۱۴- وَلِلْحَوَادِثِ سُلوَانٌ يُسَهِّلُهَا
 وَ مَا لِمَا حَلَّ بِالإِسْلَامِ سُلوَانٌ^{۱۴}
- ۱۵- ذَهَى الْجَزِيرَةَ أَمْرًا لَا عَزَاءَ لَهُ
 هَوَى لَهُ أَخْذٌ وَ أَنْهَدَ نَهْلَانٌ^{۱۵}
- ۱۶- أَصَابَهَا الْعَيْنُ فِي الإِسْلَامِ فَارْتَرَاتُ
 حَتَّى خَلَّتْ مِنْهُ أَقْطَارُ وَ بُلْدَانٌ^{۱۶}
- ۱۷- فَاسْأَلْ بِلَنْسِيَةِ مَا شَأْنُ مُرْسِيَةِ
 وَ أَيْنَ شَاطِبَةِ أَمْ أَيْنَ جِيَانٌ^{۱۷}
- ۱۸- وَ أَيْنَ قُرْطَبَةَ دَارِ الْعُلُومِ فَكَمْ
 مِنْ عَالِمٍ قَدْ سَمَّا فِيهَا لَهُ شَأْنٌ^{۱۸}
- ۱۹- وَ أَيْنَ حِمَصٌ وَ مَا تَخْوِيهِ مِنْ نُزِهِ
 وَ نَهْرَهَا الْعَذْبُ فَيَاضٌ وَ مَلَانٌ^{۱۹}
- ۲۰- قَوَاعِدُ كُنَّ أَرْكَانَ الْبِلَادِ فَمَا

عَسَى الْبَقَاءُ إِذَا لَمْ تَبْقَ أَرْكَانٌ^{۲۰}

شاعر می گوید: مصیبتی که بر جزیره اندلس وارد شده، چنان سنگین است که حتی گذشت زمان نیز نمی تواند تسلی بخش انسان باشد؛ زیرا از درد کمرشکن اندلس، کوههای با عظمت نیز سقوط می کنند. این بیت (ذَهَى الْجَزِيرَةَ...) غم و اندوه فراوان شاعر را بیان کرده و شاعر با استفاده از واژه های «ذَهَى»، «أَمْرًا»، «لَا عَزَاءَ، هَوَى» به صورت زیبا، اندوهش را ابراز نموده و با نکره آوردن «أَمْرًا»، سهمگین بودن مصیبت و با «لا» ای نفی جنس، بی درمان بودن درد را اعلام داشته است. او با به کار بردن «أَخْذٌ» و «نَهْلَانٌ» عاطفه دینی اش را به تصویر کشیده که تمام بادیه عرب — مهد اسلام — به سبب آن بر خود می لرزد.

ابوالبقاء شاعری بوده که به چشم زخم هم اعتقاد داشته: «أَصَابَهَا الْعَيْنُ فِي الإِسْلَامِ» و اعلام کرده به همان سرعتی که اسلام در اندلس رایج گشته، به همان سرعت نیز از

بین رفت. اینجاست که شاعر شهرها را نام می‌برد و حسرتی که در بیت نهم به طور ضمنی ابراز داشته بود، به وضوح بیان می‌دارد و با حرارت اندوه، از سرنوشت ستونهای اندلس سؤال می‌کند که همه تا دیروز آباد بودند، ولی امروز از آنها خبری نیست.

شاعر در این قطعه به شهرها شخصیت داده، ویژگی هر یک را از لحاظ علمی، فرهنگی، طبیعی و غیره تا حد امکان بیان نموده و با اسلوب استفهامی، که در واقع نوعی برانگیختن عاطفه و سرزنش است، در مورد آنها سوال کرده تا جایی که به مرز یأس رسیده است و این امر حاکی از وخیم بودن اوضاع اندلس است. او به سؤالهایی که پیشتر پرسیده بود، در بیت آخر همین قطعه پاسخ داده است.

نکته دیگر اینکه شاعر در این قطعه از مصیبت شهرهای اندلس سخن گفته و مثل قطعه قبلی، شخصیت ادبی خود را چندان بروز نداده است.

در قطعه سوم، عواطف دینی شاعر شعله‌ور می‌شود؛ زیرا مصیبت چنان بیداد می‌کند که رنگ از چهره می‌زداید، دلها را تیره و تار می‌کند، گوشها را سنگین می‌کند و شاعر سعی دارد نخوت و همت مسلمانان را بجناندا تا در قطعه بعدی آمادگی درک سخنانش را داشته باشند، بنابراین اندکی در این قطعه، بعد ادبی خود را بروز می‌دهد و علاوه بر صنعت تشخیص، از تشبیه به صورت زیبا استفاده می‌نماید و امور معنوی را به حسی نزدیک می‌سازد و صفات انسانی را به اشیاء بی‌جان نسبت می‌دهد، تا بهتر بتواند غم و اندوه خود را ابراز دارد.

۲۱- تَبْكِي الْحَيْفِيَّةُ الْبَيْضَاءُ مِنْ أَسْفٍ

كَمَا بَكَى لِفِرَاقِ الْإِلْفِ هَيْمَانَ^{۲۱}

۲۲- عَلَى دِيَارٍ مِنَ الْإِسْلَامِ خَالِيَةً

قَدْ أَقْفَرَتْ وَ لَهَا بِالْكَفْرِ عُمَرَانُ^{۲۲}

۲۳- حَيْثُ الْمَسَاجِدُ قَدْ صَارَتْ كَنَائِسَ مَا

فِيهِنَّ إِلَّا تَوَاقِيسٌ وَ صُلْبَانُ^{۲۳}

۲۴- حَتَّى الْمَحَارِبِ تَبْكِي وَ هِيَ جَامِدَةٌ

حَتَّى الْمَنَابِرِ تَرْتِي وَ هِيَ عِيدَانٌ^{۲۴}

۲۵- يَا غَافِلًا وَ لَهْ فِي الدَّهْرِ مَوْعِظَةٌ

إِنْ كُنْتَ فِي سِنَةِ فَالِدَهْرِ يَقْظَانٌ^{۲۵}

۲۶- وَ مَا شَيْئًا مَرِحًا يُلْهِيه مَوْطِنُهُ

أَبْعَدَ حِمَصٍ تَغْرُ الْمَرْءُ أَوْطَانٌ^{۲۶}

۲۷- تِلْكَ الْمُصِيبَةُ أَنْتَ مَا تَقْدَمُهَا

وَ مَا لَهَا مَعَ طُولِ الدَّهْرِ نِسْتَانٌ^{۲۷}

اشک مسلمانان پاک دامن، از روی تأسف بر آن همه عمران، طبیعت زیبا، شکوه، عظمت و علم و دانش از دست رفته، جاری می‌شود، همچون عاشق شیفته‌ای که به خاطر دوری محبوبش، اشک ریزان است؛ زیرا سرزمینی که تا دیروز با دین و اسلام و یاد خدا زنده بود، امروز کفر در آن لنگر انداخته و مسکن گزیده است، خانه خدا امروز به کلیسا تبدیل شده و به جای صدای تکبیر که گوشها را نوازش می‌داد و دلها را صفا می‌بخشید، صدای ناقوس شنیده می‌شود، امروز به جای قبله، صلیبهای مسیحیان در مسجدها آویزان است. آری! از این همه ذلت و خواری، حتی اشیاء بی‌جان نیز اشک ریزانند.

از اینجا به بعد، شاعر، سرزنش خود را شروع نموده و صریحاً مردم را غافل و بی‌خبر خطاب کرده که از این همه مصیبتها که اشیاء بی‌جان از درد آن می‌نالند، چرا تو درد را احساس نمی‌کنی و به خاطر اسلام و دین، آستین بالا نمی‌زنی، چرا خود را به غفلت زده‌ای، در حالی که بزرگترین دشمن تو (روزگار) بیدار است و هر لحظه منتظر تاختن. ای انسان غافل! تعجب می‌کنم که در وطنت با کبر و غرور بر زمین قدم می‌گذاری: «لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرِحًا» (لقمان / ۱۸، اسراء / ۳۷) در حالی که مصیبت سنگین اندلس را هرگز به خاطر نمی‌گذرانی؛ مصیبتی که هرگز کهنه نمی‌شود.

«الْحَنِيفَةَ الْبَيْضَاءَ» شاید کنایه از مسلمانان پاک دامن و یا شریعت اسلامی است. در این بیت با توجه به واژه‌هایی چون «أَسْفَ، تَبْكِي» و تشبیه به کار رفته، دلتنگی شاعر کاملاً ملموس است، مخصوصاً اینکه ابوالبقاء در به کار بردن فعل «تَبْكِي» زیبا عمل کرده؛ زیرا این فعل فقط به معنای گریه کردن نیست، بلکه بالاتر از آن، یعنی اینکه اشک انسان به سبب حزن، بی‌اختیار جاری شود. همچنین از زیباترین تصویرهایی که شاعر در این قطعه استفاده نموده، ابیات «حَيْثُ الْمَسَاجِدِ... وَ حَتَّى الْمَحَارِيبِ...» است که این تصاویر بر مخاطبان تأثیر زیادی می‌گذارد؛ زیرا شاعر، با بیانی زیبا به ذکر اماکن فرهنگی پرداخته است.

نکته دیگر اینکه شاعر در بیت (۲۱) با به کار گرفتن واژه‌های «خَالِيَةَ، قَدْ أَقْفَرَتْ وَ كُفْرًا» در واقع وخیم بودن اوضاع اسلام را در اندلس بیان کرده و با این بیان به مسلمانان اعلام می‌دارد: هان! آگاه باشید انسان غارت شده کسی است که دینش را غارت کنند و چه بردگی بالاتر از اینکه دین انسان را بگیرند. نکته دیگری که شاعر به طور ضمنی اشاره نموده، خودخواهی مردم مسلمان است که تنها به منافع خود می‌اندیشند و چیز دیگری برایشان اهمیت ندارد. شاعر حتی با مقایسه‌ای که انجام داده، یکی از شهرهای اندلس را بالاتر از همه شهرهای کشورهای دیگر می‌داند: (أُبْعِدُ جَمُصٍ تَعْرُ الْمَرْءُ أَوْطَانُ) و به این صورت غافلان و مغروران را سرزنش می‌نماید.

اینجاست که رندی از وضعیت موجود متأثر گشته، آرامش روحیش را از دست داده و صدایش را به اوج می‌رساند؛ زیرا شاعری، مسلمان است و هر چند امید در وجودش بسیار کم‌رنگ شده و تا مرز یأس پیش رفته: «فَمَا عَسَى الْبَقَاءُ إِذَا لَمْ تَبْقَ أَرْكَانُ»، ولی هیچگاه نباید نور امید در دل مسلمان خاموش شود: «لَا تَيْأَسُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ» (یوسف/۸۷) پس تمام تلاشش را به کار می‌گیرد تا رنگ امیدش را پررنگتر کند، از این رو نقش خود را که همچون یک شاعر، نقاش و تصویرگر بود، تغییر داده و لباس واعظان و حکیمان را بر تن می‌کند و تمام مسلمانان را در مشرق و مغرب به وحدت دعوت می‌نماید و به یاری برادران دینی در اندلس فرا می‌خواند و در این راه نیز از

عواطف دینی کمک می‌گیرد و گاهی با کوبنده‌ترین جملاتش — وَ أَنْتُمْ يَا عِبَادَ اللَّهِ
 اخوان — آنان را سرزنش می‌کند که گویی از سختیهای اندلس خبر ندارند. به آنان خبر
 می‌دهد: آگاه باشید محنت‌ها تنها به مسلمانان اندلس وارد نشده، بلکه ریشه در دل
 اسلام دوانیده است. مگر شما برادر دینی نیستید؟! مگر شما در فکر و روح و قلب با
 هم پیوند ندارید؟! مگر اسلام وحدت را به شما نیاموخت؟! پس چرا برادرانتان اکنون
 بی‌یاورند؟! چه چیزی بین شما تفرقه اندخته است!؟

شاعر در این قطعه، غیر مستقیم و کاملاً کوتاه، علت اصلی فروپاشی اندلس را
 تعصبات قبیله‌ای می‌داند:

۲۸- يَا رَاكِبِينَ عِتَاقَ الْخَيْلِ ضَامِرَةً

كَأَنَّهَا فِي مَجَالِ السَّبْقِ غُفْبَانٌ^{۲۸}

۲۹- وَ حَامِلِينَ سُيُوفَ الْهِنْدِ مُرْهَفَةً

كَأَنَّهَا فِي ظِلَامِ النَّقْعِ نِيرَانٌ^{۲۹}

۳۰- وَ رَاتِعِينَ وَرَاءَ الْبَحْرِ فِي دَعَاةٍ

لَهُمْ بِأَوْطَانِهِمْ عِزٌّ وَ سُلْطَانٌ^{۳۰}

۳۱- أَعِنْدَكُمْ نَبَأٌ مِنْ أَهْلِ أَنْدَلُسٍ

فَقَدْ سَرَى بِحَدِيثِ الْقَوْمِ رُكْبَانٌ^{۳۱}

۳۲- كَمْ يَسْتَعِثُّ بِنَا الْمُسْتَضْعَفُونَ وَ هُمْ

قَتَلَى وَ أَسْرَى فَمَا يَهْتَنُزُ إِنْسَانٌ^{۳۲}

۳۳- مَاذَا التَّقَاطُعُ فِي الْإِسْلَامِ بَيْنَكُمْ

وَ أَنْتُمْ يَا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانٌ^{۳۳}

شاعر سوارکاران، دلاوران و مسلمانان شمال آفریقا (وَ رَاتِعِينَ وَرَاءَ الْبَحْرِ) را مورد
 خطاب قرار داده و غیر مستقیم به سرزنش آنان پرداخته که بر اسبهای تیزرو سوارند و
 شمشیرهای برنده بر کمر بسته‌اند و در آن سوی دریاها در آسایش و راحتی زندگی

می‌کنند، گویی خبری از مردم مستضعف و مظلوم اندلس ندارند. فریاد می‌زند که ای مسلمانان! شما با مسلمانان اندلس به انصاف رفتار نکردید. جایی که آنان از خانه و کاشانه خود بیرون رانده شده‌اند، شایسته بود شما نیز از جای خود بر می‌خاستید، از آسایش کناره می‌گرفتید و تنفر خود را از کفر و بی‌ایمانی ابراز می‌کردید، به مستضعفانی که کشته شدند یا اسیر گشتند و یا کمک خواستند، جواب می‌دادید، ولی از آنان غافل ماندید.

شاعر در قالب کلمات دینی، بسیار زیبا آنان را سرزنش کرده و به جهاد برانگیخته: «وَمَا لَكُمْ لَا تَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ» (سوره نساء/۷۵).

شخصیت ادبی رندی در ابیات آغازین این قطعه به وضوح دیده می‌شود که از شعرای پیشین — هم در لفظ و هم در قالب و تصویر — اقتباس نموده است، تصاویری که شاعران حماسی در میدان نبرد، سلحشوریهای خود را با آن بیان نموده و سلاحهای جنگی و مرکب‌هایشان را با آن تصاویر وصف می‌کردند.

در این قطعه به کارگیری کلمه «نَبَأٌ» به صورت نکره و مفرد کاملاً مناسب و به جا بوده و اوضاع وخیم اجتماعی مردم اندلس را اعلام می‌دارد، چنانکه این کلمه در قرآن نیز به کار رفته است: «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ، عَنِ النَّبَأِ الْعَظِيمِ» (نبا/ ۱ و ۲) شاعر در این قطعه پس از سرزنش مسلمانان و اشاره به وضعیت اجتماعی مردم اندلس، سعی کرده حمیت آنان را تحریک کند تا در قطعه بعدی که به تفصیل آن اجتماع را توصیف می‌کند، جوانمردی مردم مسلمان را شعله‌ور سازد. او همچنین با به‌کار بردن ضمیر «نا» در واقع همه مسلمانان را مورد خطاب و سرزنش قرار داده است، به گفته سعدی:

چو عضوی به درد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار

در قطعه پنجم که آخرین قطعه قصیده است، شاعر تا آنجا که می‌توانسته، صدایش را به اوج رسانده و وضعیت واقعی و منفی اجتماعی و غیر اخلاقی جامعه اندلس را به تصویر کشیده و به طور ضمنی بیان داشته که ظلم و ستم به اوج رسیده، پس باید

انقلابی رخ دهد و ریشه کفر از بین برود. ابوالبقاء همچنین برای بیان مصیبت، دو چهره متناقض دیروز و امروز را مقایسه کرده و بیان می‌کند مردم مسلمان اندلس بعد از آن همه عزت و شوکت و آزادگی، اکنون در بازار برده‌فروشان، به حراج گذاشته شده‌اند. او چنان تحت تأثیر وضعیت اسفبار و فشارهای اجتماعی و غیراخلاقی جامعه بوده که از خود بیخود می‌شود. وضعیت موجود چنان غیراخلاقی و ناپسند است که در ذهن هیچ مسلمانی نمی‌گنجد، وضعیتی که شاعر، با چشمان خود شاهد آنها بوده، در حالی که دیگر مسلمانان آنها را شنیده‌اند. شاعر می‌گوید: ای کاش شما نیز شاهد آن جریانات بودید، در این صورت خونتان به جوش می‌آمد و خود را برای جهاد آماده می‌کردید بی آنکه کسی شما را به جنگ تشویق نماید (شنیدن کی بود مانند دیدن):

۳۴- أَلَا تُفُوسُ أَيْيَاتَ لَهَا هَمَمٌ

أَمَا عَلَيِ الْخَيْرِ أَنْصَارُ وَأَعْوَانُ^{۳۴}

۳۵- يَا مَنْ لِدَلَّةِ قَوْمٍ بَعْدَ عِزَّتِهِمْ

أَحَالَ حَالَهُمْ كُفْرًا وَطُغْيَانًا^{۳۵}

۳۶- بِالْأَمْسِ كَانُوا مُلُوكًا فِي مَنَازِلِهِمْ

وَالْيَوْمَ هُمْ فِي بِلَادِ الْكُفْرِ عُبْدَانُ^{۳۶}

۳۷- فَلَوْ تَرَاهُمْ حَيَارَى لَأَدْلِيلَ لَهُمْ

عَلَيْهِمْ مِنْ ثِيَابِ الدَّلِّ الْوَانُ^{۳۷}

۳۸- وَلَوْ رَأَيْتَ بُكَاهُمْ عِنْدَ بَيْعِهِمْ

لَهَالِكِ الْأَمْرِ وَاسْتَهْوَتْكَ أَحْزَانُ^{۳۸}

۳۹- يَا رَبِّ أُمَّ وَطِفْلٍ حَيْلَ بَيْنَهُمَا

كَمَا تَفَرَّقُ أَرْوَاحٌ وَأَبْدَانُ^{۳۹}

۴۰- وَطِفْلَةٌ مِثْلَ حُسْنِ الشَّمْسِ إِذْ طَلَعَتْ

كَأَنَّهَا هِيَ يَأْقُوتُ وَمَرْجَانُ^{۴۰}

۴۱- يَقُوذُهَا الْعِلْجُ لِلْمَكْرُوهِ مُكْرَهَةً

وَالْعَيْنُ بِأَكْيَافَةٍ وَالْقَلْبُ خَيْرَانُ^{۴۱}

۴۲- لِمِثْلِ هَذَا يَذُوبُ الْقَلْبُ مِنْ كَمَدٍ

إِنْ كَانَ فِي الْقَلْبِ إِسْلَامٌ وَ إِيْمَانُ^{۴۲}

شاعر، وضعیت اجتماعی را با مقایسه دیروز و امروز جامعه اندلس، در قالب کلمات ساده و زیبا به تصویر می‌کشد که مردم مسلمان آن پس از عزت به خواری دچار شده‌اند، کفر و طغیان زندگیشان را دگرگون ساخته است، تا دیروز در اوج قدرت و عزت بودند و دیگران را راهنما، ولی امروز به برده بی‌ارزش و سرگردان تبدیل شده‌اند و به انواع ذلت و خواری دچار گشته‌اند، ذلت‌هایی که قابل تصور نیستند و حقایق پستی که مسلمانان هرگز در طول زندگی خود آنها را نپذیرفته‌اند.

آری! این کافران حتی به زن‌ها و بچه‌ها نیز رحم نکردند، آداب جنگ را زیر پا گذاشتند. پس ای برادران مسلمان! به مقابله جدی با آنها برخیزید و در گرفتن حق خود، سهل‌انگاری نکنید، در حالی که دشمنان در باطلشان جدی هستند. دست یاری به سوی برادران و خواهران دینی خود دراز کنید و از اسلام و حریم‌های آن دفاع کنید. چگونه نشسته‌اید، در حالی که این سنگ دلان بی‌رحم، کودکان را کشتند و دختران را به کارهای پست حیوانی وادار نمودند.

مصیبت‌هایی که شاعر مسلمان، شاهد آن بوده، اشک او را جاری ساخته و تپش قلبش را شدت بخشیده است. شاعر در آخرین بیت، ضمن سرزنش مسلمانان، این همه غم و اندوه خود را خلاصه می‌کند: «این مصیبت‌هاست که قلب انسان را از غصه آتش می‌زند؛ البته قلبی که در آن اسلام و ایمان جای داشته باشد».

از نکات قابل توجهی که در این قطعه می‌توان به آن اشاره نمود، به‌کارگیری کلمه «ثِيَابُ الدُّلِّ» به صورت اضافه تشبیهی است که شاعر در استفاده از آن برای بیان وضعیت مردم جامعه بسیار موفق بوده است؛ چون لباس پوششی است که تمام جسم را می‌پوشاند و شاعر با اضافه نمودن آن به «دُلِّ»، کاملاً رسا، بیان کرده که ذلت و خواری،

آنان را چنان در خود فرو برده که گویی همچون لباس آنان را پوشانده است. او با به‌کارگیری «الوان» به صورت جمع در حقیقت به انواع ذلتها و خواری‌ها اشاره می‌کند و این چنین در ضمن اینکه اوضاع وخیم را به تصویر می‌کشد، حمیت مسلمانان را نیز شعله‌ور می‌سازد.

علاوه بر آن، از سوزناکترین تصاویری که می‌توان در این قطعه اشاره نمود، ابیات «وَكُوْرَ رَأَيْتَ بَكَاهُمْ... و يَا رَبِّ أُمَّ و... وَ طِفْلَةً مِثْلَ حُسْنٍ... و يَفُوْذُهَا الْعِلْجُ لِمَكْرُوْهِ...» است. شاعر بیان نموده به همان اندازه که بزرگان مسیحی در گمراهی خود فرو رفته‌اند، همان مقدار نیز مطیع شهوات حیوانی خود بوده و به دنبال طمع و رزبهای خود می‌روند و هر نفس با عزت و آزاده‌ای را قربانی آن می‌کنند. از اینجاست که ضمیر شاعر می‌تپد و قلبش از اندوه پاره پاره می‌شود.

ابوالقاء در بیت «يَفُوْذُهَا...» مسیحیان را با اسم «العِلْج» خوانده است که این واژه در اصل به معنای خر یا خر وحشی است، و کنایه از درشت و قوی و تنومند ولی در اینجا بر کافران غیر عرب اطلاق می‌شود. در بیت آخر، شاعر، از اسلام و ایمان نام برده و عقیده‌اش بر این است که انسان در یکی از دو گروه است؛ یا مسلمان است و نباید خواری بپذیرد، بلکه این حوادث باید غیرت او را برانگیزد، یا غیر مسلمان و کافر که این امور غیراخلاقی، عادت زندگی آنان است و باید با آنها به مبارزه برخاست و آنها را ریشه کن کرد.

رندی آن تصاویر غمبار را در قالب کلمات مناسب و جملات زیبا و ابیات محکم بیان کرده، به طوری که آن تصاویر باعث جاودانگی قصیده‌اش شده و سهم بسزایی در شهرت او داشته است.

نتیجه‌گیری

با توجه به بحث و بررسی قصیده رندی، می‌توان چنین نتیجه گرفت که به طور کلی قصیده او دارای سه شاخه اصلی است:

الف: عبرت گرفتن از تاریخ که همچون آموزگاری ارزشمند و با تجربه است.
 ب: تصویر سقوط شهرهای اندلس در دست دشمن و مصیبت‌های وارده بر مردم آن.
 ج: دعوت به جهاد که محور اصلی قصیده به شمار می‌رود.
 اما گویا شاعر در قصیده چندان تمایلی به ابراز ریشه آن حادثه و حشتناک نداشته است؛ دلیل آن یا این است که به تصویر کشیدن علل امر، دردی را درمان نمی‌کند و باید به دنبال راه چاره بود، یا اینکه شاعر آنچنان غمگین و دل‌تنگ است که دیگر در وجودش قدرت گفتن مسائل سخت واقعه را ندارد، از اینرو شاهدیم که شاعر، تمام عوامل حادثه را مجازاً به روزگار نسبت داده است که البته این نوع مجاز می‌تواند در ضمن خود، سرزنش به همراه داشته باشد. او در قصیده فقط در یک جا به صورت ضمنی و غیر مستقیم به علت اصلی واقعه اشاره نموده «وَأَنْتُمْ يَا عِبَادَ اللَّهِ إِخْوَانُ» و تعصب را ریشه اصلی و دخیل در حادثه ذکر کرده است که البته می‌توان این مصرع را به دو صورت دیگر تأویل کرد؛ ۱- از آنجا که رابطه برادری دینی محکمتر از برادری نسبی و سببی است، پس نباید در میانتان تعصب ریشه دوانده و تمدن هشتصد ساله شما را از بین ببرد ۲- چرا شما به فریاد برادران دینی خود پاسخ مثبت نمی‌دهید و آنان را فراموش کرده‌اید.

به نظر می‌رسد شاعر بیشتر به فکر راه چاره و متحد کردن مسلمانان و نیز باز یافتن عزت از دست رفته بوده که البته با بیان قطع پیوند اخوت در بین مسلمانان، ضعف دین و ایمان آنان را تا حدی آشکار می‌سازد و این امر بذر ناامیدی را در دل شاعر رویانده است.

به طور خلاصه، شاعر، این قصیده را با حکمت‌های زیبا و ساده آغاز کرده، سپس ضمن رثای ممالک از بین رفته، به یاد اندلس افتاده و شروع به شمردن شهرهای آن نموده و سپس مسلمانان و مخصوصاً مسلمانان شمال آفریقا را مورد خطاب قرار داده و از آنان کمک خواسته است. همچنین می‌توان گفت: رنگ دینی در قصیده بیشتر جلوه‌گر است و سوزش عمیق و صادقانه شاعر در واژه‌های قصیده قابل لمس است.

در مورد این قصیده در یک جمله می‌توان چنین گفت:

قصیده نونیه زندی همچون دسته گلی است که شاعر آنها را با دقت، به صورت زیبا چیده و منظم کرده است.

یادداشت‌ها

۱- مرابطان: این دولت در اصل از قبیله کمتونه از بربرهای صنهاجه در مغرب، نشأت می‌گیرد. وجه نامگذاری آنان به مرابطان این است که یکی از افراد این قبیله به نام یحیی بن ابراهیم، اسلام آورد و فقیهی به نام عبدالله بن یاسین را جهت آموزش قرآن و احکام دینی دعوت کرد. با مرگ یحیی، مردم از گرد فقیه پراکنده شدند، ولی عبدالله سست نگردید، بلکه گروهی از این قبیله را در جزیره سنگال گرد آورد و برایشان رباطی جهت عبادت و ارشاد و آموزش فنون رزمی ساخت و از آن زمان به مرابطان موسوم شدند، همچنین از آنجا که این قبیله عادت داشتند روپند بر چهره زنند به ملثمان معروف بودند. (رک: البستانی، أدباء العرب ۲۵/۳-۲۶)

۲- فلا یُعَرَّ بطیب العیش انسان: انسان نباید فریب زندگی خوش را بخورد.

۳- ذول: ج دولت، آنچه به گردش زمان و نوبت از یکی به دیگری برسد. ساءته: او را ناراحت کرد.

۴- هذه الدار: این دنیا.

۵- یُمزَق: می‌درد. سابعه: زره. نَبَت: کند شد، نبرید. مَشْرِقیات: شمشیرها. خُرصان: ج خُرص، نیزه‌ها.

۶- یتتَضی: از نیام کشیده می‌شود. ابن ذی یزن: سیف بن ذی یزن، امیر معروف یمن که به یاری خسرو انوشیروان دست حبشیان را از آن سرزمین کوتاه کرد. (دایرةالمعارف فارسی).
الغمد: نیام شمشیر. غُمدان: قصر و قلعه‌ای در صنعاء (یمن) که به بزرگی و شکوه شهرت داشته است و در زمان تسخیر یمن به دست ایرانیان (ح ۵۷۰م) مقر سیف بن ذی یزن بوده است. (رک: دایرةالمعارف فارسی)

۷- ذوالتیجان: تاجداران. اکالیل: ج اکلیل، تاج کوچک. تیجان: ج تاج.

۸- شاده: آن را ساخت. شداد: پادشاه افسانه‌ای قوم عاد که گویند با هود نبی معاصر بود و چون هود او و قومش را به خدا دعوت می‌کرد و وعده بهشت می‌داد، باغ و کاخی با شکوه ساخت، ولی پیش از آن که وارد آن کاخ گردد هلاک شد. (رک: دایرة‌المعارف فارسی) ارم: نام باغی که شداد فرمانروای یمن آن را به عنوان بهشت زمینی ساخت. فرهنگ فارسی اعلام. (ساسه: آن را اداره کرد. ساسان: بنیادگذار دولت ساسانی و جد اردشیر بابکان.

۹- حازه: آن را به دست آورد. قارون: شخصی از معاصران حضرت موسی (ع) که ثروت بیش از اندازه داشت ولی به علت سرپیچی از پذیرش فرمان‌های خداوند با کسانش در زمین فرو رفت. عاد: از قبایل قدیم عرب ساکن میان حضرموت و عمان، که دعوت هود پیامبر را برای پرستش خدای یگانه نپذیرفتند و بر اثر باد و توفان از میان رفتند. (فرهنگ فارسی اعلام). قحطان: بنا به روایات عرب، جد قبایل عربستان جنوبی یا یمنی در برابر عدنان (جد تمام قبایل عربستان شمالی). (دایرة‌المعارف فارسی)

۱۰- امرامردّ له: مرگ. قَضُوا: نابود شدند.

۱۱- خیال الطیف: رؤیا. و سنان: خواب‌آلود.

۱۲- دارا: داریوش. دارالزمان علی دارا: روزگار به داریوش پشت کرد. قاتله: با او پیکار کرد. أمّ: قصد کرد. ما آواه ایوان: ایوان مدائن او را در برابر مرگ پناه نداد.

۱۳- سلیمان: شاه و پیامبر یهود (حدود ۹۲۷ - حدود ۹۳۲ پیش از م)، پسر و جانشین داوود. (فرهنگ فارسی اعلام)

۱۴- سُلوان: دلداری، تسلی، تسکین، داروی بی‌غمی که خوردن آن اندوه را دور کند.

(لغت‌نامه)

۱۵- دَهی الجزیره أمر لاعزاء له: بلایی بر جزیره اندلس وارد شد که نمی‌توان در برابرش

صبر کرد. هوی: فرود آمد، افتاد. أحد: کوهی نزدیک مدینه. انهدّ: فرو ریخت. ئهالان: نام کوهی در نجد.

۱۶- ارتزأت: دچار بلا شد. أقطار: ح قطر، کشور، سرزمین.

۱۷ و ۱۸- بلنسیه، مُرسیه، شاطبه، قرطبه و جیان: نام اسلامی شهرهای اندلس است.

۱۹- حمص: اشبیلیه، نام شهری در اندلس. نزه: ح نزهة: گردش، مجازاً به معنای گردشگاه.

- ۲۰- قواعد: ج قاعده، مراکز، پایتخت‌ها.
- ۲۱- الحنیفیه البیضاء: دین اسلام. إلف: یار و همدم. هیمان: عاشق شیدا.
- ۲۲- أفقرت: ویران شده است، خالی مانده است.
- ۲۳- کنائس: ج کنیسه: پرستشگاه ترسایان. نواقیس: ج ناقوس: زنگ بزرگی که در کلیسا نصب می‌کنند. صُلبان: ج صلیب: چوبی است که ترسایان در زنار بندند.
- ۲۴- المحارِب: ج محراب: جای ایستادن پیش‌نماز، کنایه از مساجد. عیدان: ج عُود: چوب.
- ۲۵- سنه: خواب، چرت. یقظان: بیدار.
- ۲۶- مَرِح: شادمان. یلهیه مَوطنه: وطنش او را دلخوش کرده است. حمص: اشبیلیه. أبعد حمص تَعَر المرء أوطان: استفهام انکاری، آیا هیچ شهری در زیبایی و دلربایی به پای اشبیلیه می‌رسد؟
- ۲۷- أنست: به فراموشی انداخت. شاعر می‌گوید: این مصیبت، مصیبت‌های پیشین را از یادها برد و تا روزگار باقی است این مصیبت از یادها نخواهد رفت.
- ۲۸- عتاق الخیل: اسبان اصیل ضامرة: لاغر. مجال السبق: میدان مسابقه. عقبان: ج عُقاب.
- ۲۹- مُرهفة: تیز. ظلام النقع: غبار میدان جنگ. نیران: ج ناز: آتش.
- ۳۰- راتعین وراء البحر فی دعة: در آن سوی دریا (در قاره افریقا) در ناز و نعمت و آسایش زندگی می‌کنند.
- ۳۱- رُکبان: ج راکب، سواران، کاروانیان. فقد سری بحدیث القوم رکبان: کاروانیان، داستان شکست و خواری مسلمانان اندلس را پراکنده ساختند.
- ۳۲- کم: کم مرة: بارها. یستغیث: در خواست یاری می‌کنند. فما یهتَز إنسان: هیچ انسانی تکان نمی‌خورد، کنایه از این که هیچ مسلمانی برای یاری بر نمی‌خیزد.
- ۳۳- التقاطع: تفرقه، جدایی.
- ۳۴- نفوس أبیات: انسان‌های شریف و منیع‌الطبع، انسان‌های ظلم ستیز.
- ۳۵ و ۳۶- أحوال: دگرگون کرد. عُبدان: ج عبَد، بندگان.

- ۳۷- خیّاری: ج حیران، سرگشتگان و فروماندگان. ثیاب‌الذلّ: جامه‌های خواری، اضافه تشبیهی، خواری را در فراگیری به جامه تشبیه کرده است.
- ۳۸- اگر گریه آنان را هنگامی که در بازار برده فروشان فروخته می‌شدند می‌دیدید وحشت می‌کردی و اندوه فراوان سراپای وجودت را فرا می‌گرفت.
- ۳۹- حیل بینهما: میانشان جدایی افتاد.
- ۴۰- و طفلة مثل حُسن الشمس: بسا کودکی مانند آفتاب در زیبایی و خوشرویی.
- ۴۱- یقودها العلیج: کافر او را می‌برد. المکروه: کار ناپسند. مکرهه: از روی اجبار
- ۴۲- کمد: دلشکستگی، اندوه، افسردگی.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- نهج البلاغه.
- ۳- آیتی، محمدابراهیم، (۱۳۴۰هـ) اندلس، تاریخ حکومت مسلمین در اروپا، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۴- البستانی، بطرس، ادباء العرب فی عصر الانبعاث، المجلد الثالث، بیروت، دارالجیل، بی تا.
- ۵- بوزویته الطرابلس، حسناء، (۲۰۰۱م)، حیاة الشعر فی نهاية الاندلس، تونس، مرکز النشر الجامعی.
- ۶- بهروز، اکبر، (۱۳۷۷هـ)، تاریخ ادبیات عرب، تبریز، انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۷- الحاج حسن، حسین، (۱۴۱۷ هـ / ۱۹۸۷م) ادب العرب فی عصر الجاهلیة، الطبعة الثالثة، بیروت، المؤسسة الجامعیة للدراسات والنشر و التوزیع.
- ۸- الحموی، یاقوت، معجم البلدان، بیروت، دارصادر، بی تا.
- ۹- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
- ۱۰- رضوان الدایه، محمد، (۱۴۲۱ هـ / ۲۰۰۰م)، فی الادب الاندلسی، الطبعة الاولى، دمشق، دارالفکر.
- ۱۱- رضوان الدایه، محمد، (۱۳۹۲هـ / ۱۹۷۶م)، ابوالبقاء الرندی، شاعررثاء الاندلس، الطبعة الاولى، بیروت، مؤسسة الرسالة.

- ١٢- الزركلي، خيرالدين، (١٩٨٩م)، الاعلام، الطبعة الثامنة، بيروت، دارالعلم للملايين.
- ١٣- السعيد، محمد مجيد، الشعر في عهد المرابطين و الموحدين بالاندلس، الجمهورية العراقية، دار الرشيد، بي تا.
- ١٤- الشكعة، مصطفى، (١٩٨٦م)، الادب الاندلسي، موضوعاته وفنونه، الطبعة السادسة، بيروت، دار العلم للملايين.
- ١٥- صدرى افشار، غلامحسين و ديگران، (١٣٨٣ش)، فرهنگ فارسى اعلام، تهران، فرهنگ معاصر.
- ١٦- ضيف، شوقى، تاريخ الادب العربى، عصر الدول و الامارات، الاندلس، الطبعة الثالثة، القاهرة، دار المعارف، بي تا.
- ١٧- طباطبايى، سيد مصطفى، (١٣٥٤ش)، فرهنگ نوين (عربى - فارسى)، تهران، اسلاميه.
- ١٨- عتيق، عبدالعزيز، الادب العربى فى الاندلس، بيروت، دار النهضة العربية، بي تا.
- ١٩- عميد، حسن، (١٣٧٥ش)، فرهنگ فارسى، چاپ نهم، تهران، اميركبير.
- ٢٠- عيسى، فوزى سعيد، (١٩٩١م)، الشعر الاندلسى فى عصر الموحدين، اسكندريه، دار المعرفة الجامعية.
- ٢١- فروخ، عمر، (١٩٨٥م)، تاريخ الادب العربى، الطبعة الثانية، الجزء الخامس، بيروت، دار العلم للملايين.
- ٢٢- فروخ، عمر، (١٩٩٢م)، تاريخ الادب العربى، الطبعة الثانية، الجزء السادس، بيروت، دار العلم للملايين.
- ٢٣- مصاحب، غلامحسين و ديگران، دايرةالمعارف فارسى، تهران، مؤسسه انتشارات فرانكلين.
- ٢٤- معصومى گيوى، جهانگير، (١٣٦٢ش)، جمع مكسر، چاپ اول، تهران، فرهنگ انقلاب اسلامى.
- ٢٥- معلوف، لويس، (١٩٨٦م)، المنجد فى اللغة و الاعلام، چاپ بيست و يكم، بيروت، دارالشرق.
- ٢٦- معين، محمد، (١٣٦٣ش)، فرهنگ فارسى، چاپ ششم، تهران، اميركبير.

- ٢٧- المقری، احمد بن محمد، (١٤٠٨هـ/ ١٩٩٨م)، نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب/حققه احسان عباس، المجلد الرابع، بیروت، دار صادر.
- ٢٨- مونس، حسین، (١٣٧٣هـ)، فجر الأندلس سیپده دم در اندلس، ترجمه محمدرضا شیخی، چاپ اول، مشهد، آستان قدس رضوی.
- ٢٩- ناصیف، آمیل، (١٩٨٨م)، احلی الکلام، الطبعة الاولى، لبنان - طرابلس.
- ٣٠- وغزلان، سید سعید، الأدب و النصوص، قطر، وزارة المعارف، بی تا.
- ٣١- هیکل، احمد، (١٩٧٩م)، الأدب الأندلسی من الفتح إلى سقوط الخلافة، مصر، دارالمعارف.

A Study of Noniye (an ode) by Abolbagha-e-Rondi

Fatemeh Hassanlouie, MA student
Gholam Abbas Rezaei Haftador, PhD
Tehran University

Abstract

Valiant devoted warriors of Islam entered Andoles (part of today's Spain) in 92 A.H., conquered it and founded the base of Islamic civilization there, but due to selfishness and ambition of commanders and rulers, Muslims were defeated and so were made to abandon their land after having ruled that country for eight centuries. Undoubtedly if leaders and commanders had remained faithful to what is said in verse 46 of chapter 'Enfal' in Holy Koran, now Europe could be Islamic, but alas, power and wealth seekers caused disunity between Muslims to reach their secular transient object of desire. Following this disunity, cities of Andoles were conquered one after another. This caused a number of Muslim poets filled with anguish such as Abolbagha to versify this regrettable incident and shed tears of Muslim's defeat. Abolbagha Rondi (601-648 A.H.) has composed a beautiful elegy of which researchers of the present study have given an account.

Keywords: *Islam, Andoles, Abolbagha Rondi.*